

- ۲ -

همانطوری که در مکتب و کورس‌های رادیو درس‌ها را زودتر از دیگران فرا می‌گرفتم؛ در جریان کار عملی در رادیو نیز هراچی را که از متخصصین امور می‌دیدم؛ ثبت حافظه‌ام می‌گردید؛ و همین توانایی خداداد از آغاز تا انجام مأموریت رسمی چهل ساله، نردبان موفقیت‌های پیهم را جلو قدم‌هایم قرار می‌داد؛ حتی گاهی اگر مرتکب اشتباهی نیز می‌گردیدم؛ آن را همچو درسی آموزنده در تمام زنده‌گی فراموش نمی‌کردم.

در آغاز کارم در دستگاه فرستنده؛ چندی را با متخصصین خارجی در بسته‌کاری و فعال‌سازی دستگاه برق دیزلی شرکت داشتم؛ و این اولین بخش دستگاه فرستنده بود که پیش از کارهای دیگر به سر رسانده شد؛ چون کار آن تکمیل و جنریتر دیزلی فعال ساخته شد؛ بسته‌کاری ترانس‌میترها و پایه‌های فرستنده نیز شروع گردیده؛ همه همصنفی‌هایم با سایر تخیگران، زیر نظر متخصصین و به‌رهنمایی آن‌ها کار می‌کردیم.

یکی از اشتباهات فنی من نیز در همان روزهای نخستین صورت گرفت. جریان ازمین قرار بود که چون بسته‌کاری دستگاه برق دیزلی و ارتباط دادن لین‌های آن به بخش‌های مختلف دستگاه پایان یافت؛ جنریتر یا ماشین تولید برق دیزلی را فعال ساختیم و از پایان یافتن این کار شاقه‌ی خویش همه خوشحال بودیم و مورد تشویق نیز قرار گرفتیم. هنوز کار نصب ترانس‌میت‌های

فرستنده پایان نه یافته بود که روزی متخصص رهنمای ما ملبس به دریشی جدیدی به رنگ سفید بالای کار آمده، در نزدیکی جنریتر ایستاد؛ چون مرا دید، اشاره کرد که آنرا چالان کنم. من هم جنریتر را فعال ساختم. هنوز دو، سه دقیقه نه گذشته بود؛ به خاطر گذشت که باید تانکی ماشین را معاینه می کردم که آیا از تیل دیزل پرست و یا اینکه آن را باید پر می کردم و سپس فعالش می ساختم. به سرعت به طرف ماشین تولید برق رفته، دسته‌ی سرپوش تانکی آن را چرخاندم؛ اما پیش ازینکه سرپوش آنرا بردارم، خودش با فشار عجیبی به سقف خورد و تیل از میان ماشین فواره نموده، به سمتی که متخصص ایستاده بود؛ ریختن گرفت؛ در نتیجه سراپای او چنان آغشته به دیزل گردید که به جز دو چشم سبز او که با خشم به سوی من می نگرست؛ از چهره اش گرفته تا دریشی پلوخوری وی همه سیاه شده بود. او با عصبانیت زیادی داد و فریاد می کشید و به دری شکسته پی که تکلم می کرد؛ به من دستور داد که برو! گمشو!! از اتاق خارج شو!!

من هم در حالی خود را به راستی گم کرده بودم و سر از پا نمی شناختم، با دلهره بیرون شده در کنار باغچه‌ی صحن دستگاه نشستم و منتظر رویدادهای بعدی بودم. ساعتی نه گذشته بود که متخصص در حالیکه لباس کار بر تن داشت و سر و رویش را شسته بود؛ به سوی من آمده، با لبخند سلام داد و بنای معذرت خواهی را گذاشت. برایش گفتم که معذرت را من باید بخوام؛ زیرا کوتاهی از من بود که باید پیش از فعال شدن ماشین تیل آنرا معاینه می کردم که کفایت چندین ساعت را می کند و یا خیر؟ ولی او در پاسخ گفت: نه خیر! این گناه من بود که به شما نه گفته بودم که در جریان روشن بودن ماشین نه باید سر تانکی آنرا باز کنید؛ زیرا فعالیت ماشین سبب تولید فشار در داخل تانکی می گردد و این سبب می شود که با باز شدن سرپوش تانکی، تیل از داخل آن به بیرون فواره کند؛ چنانکه کرد.

چون بسته کاریِ ترانسمیش ها و پایه های فرستنده به سر رسید؛ توانستیم امواج رادیو را موفقانه پخش کنیم؛ نشراتِ امتحانی رادیو کابل از همان دستگاه فرستنده ی یکه توت آغاز گردید. در مدتِ شش ماهی که نشرات از آنجا صورت می گرفت؛ برنامه ها به شکل زنده و مستقیم انتشار می یافت؛ گوینده گان و هنرمندانِ موسیقی در عقبِ مایکروفون قرار گرفته، خبرهای دولتی، مضامین مختلف و ساز و آواز را در حال تقدیم شنونده ها می نمودند. مضامینی که به نشر می رسید همه توسط اعضای کمیته یی نوشته می شد که در صدارت تشکیل یافته و زیر نظرِ مستقیم معاونِ صدراعظم و وزیرِ معارف کار می کردند. اعضای این کمیته علامه صلاح الدین سلجوقی، استاد خلیل الله خلیلی، محمدقدیر ترهکی و دیگران بودند. نوشته های آنان توسط محمدنعم خان سانسور گردیده، صرف در صورتی قابل نشر بودند که موردِ پسند او قرار می گرفت. خبرها توسط ریاست مستقل مطبوعات تهیه می گردید و در صورت تأیید نعم خان به رادیو فرستاده می شد.

در جریانِ همین شش ماه؛ کارِ بسته کاریِ سندیوها در تعمیرِ جدیدی که در پلِ باغِ عمومی برای رادیو ساخته شده بود؛ به سرعت آغاز گردیده؛ امورِ جرکشی، چتورک کنی و کیبل دوانی از ماشینخانه ی کابل (فابریکه ی حربی) تا پلِ باغِ عمومی و از آنجا تا یکم توت آغاز یافته، همه ی ما روزانه بالای نقری و عملیه ی کار حاضر می بودیم تا کارِ تمدیدِ کیبل های برق و آواز به صورتِ درست و فنی آن اجرا گردد. پس ازینکه کارِ کیبل دوانی به درستی و موفقیت به پایان رسانده سندیوی مرکزی را به دستگاه فرستند و مرکزِ برق که در ماشینخانه قرار داشت، ارتباط دادیم؛ زمینه برای نشراتِ رسمی رادیو مساعد گردید؛ تا اینکه در ۱۳۲۰ ش رادیو کابل به صورتِ رسمی گشایش یافت.

با افتتاح رسمی رادیو کابل، تشکیلاتِ تخنیکی را در سه بخش و زیر نظر سه منتظم سازمان دادند:

۱ - منتظمیتِ برودکاست: که امور فرستادنِ امواج به فضا را تنظیم می

نمود و مقر آن در دستگاه فرستنده‌ی یک‌ه توت بود.

۲ - منتظمیت استدیوها: که امور استدیوهای نشر، و ثبت را بر عهده داشت و جریان فرستادن آواز نطقان و هنرمندان موسیقی به دستگاه فرستنده را سازمان می‌داد.

۳ - منتظمیت تخنیکی: که کارش سنگین‌تر از سایر بخش‌ها بود؛ وظیفه‌ی ترمیم رادیوها، امپلیفایرها، ماشین‌های نطق و مانند اینها و مهمتر از همه ترمیم و تعمیر دستگاه فرستنده را در صورت خرابی آن بر عهده داشت. افزون بر اینها، کار انتقال و نصب ماشین‌های نطق در مراسم نماز عیدین، جشن استقلال، نوروز، محل دعوت‌های رسمی در داخل ارگ، صدارت، مساجد عیدگاه، مهمانخانه‌های دولتی، مرکز و ولایات کشور و جریان سفرهای اعلیحضرت و صدراعظم به اطراف و اکناف مملکت از وظایف منتظمیت تخنیکی رادیو بود. نخستین منتظم تخنیکی رادیو روح‌الله‌خان بود و کار تخنیکی ثبت و نشر گزارشات و مصاحبه و امور ماشین‌های نطق بر عهده‌ی من گذاشته شده بود. به‌زودی مؤسسه‌ی آژانس اطلاعاتی باختر نیز در چوکات ریاست مستقل مطبوعات به‌کار شروع کرده؛ روح‌الله‌خان به‌حیث منتظم تخنیکی آن اداره فرستاده شد و مسؤولیت منتظمیت تخنیکی رادیو افزون بر وظیفه‌ی من که پیشتر در آن اداره داشتم، به‌صورت رسمی بر دوش من گذاشته شد. و این وظیفه تا سالیان درازی ادامه یافت که خاطرات خوش و ناخوش زیادی از آن دارم.

یکی از آن خاطره‌ها که هیچگاه فراموشم نمی‌شود؛ اینست که در روز اول عید قربان سال ۱۳۲۴^ش دستور داده شد که ماشین نطق را در داخل مسجد عیدگاه کابل نصب نمایم که اعلیحضرت محمدظاهرشاه، کاکاش سپهسالار شاه محمودخان صدراعظم جدید، وزرا و سایر اراکین دولت نماز عید را در آنجا ادا خواهند نمود.

صبح زود روز اول عید ماشین و وسایل آن را به مسجد عیدگاه برده،

پیش از حضور نمازگزاران، آنرا در داخل مسجد نصب نمودیم؛ و برای اینکه صدای ملا امام یا پیش جماعت را مقتدیان خارج از محوطه‌ی مسجد نیز شنیده بتوانند؛ تا بیرون از مسجد نیز لین دوانی نموده، بلندگوها را در هر گوشه و کنار نصب نمودیم و به سان روزهای دیگر چندین تن از مؤظفین تخنیکی رادیو را در نقاط مختلف داخل و خارج مسجد به مراقب از لین ها گذاشتم تا نگذارند مردم روی لین ها پا بگذارند؛ زیرا فشار زیاد بالا لین ها سبب قطع جریان امواج انتقال صدا از میکروفون به لودسپیکرها می گردید. چون حکیم جان که والی کابل بود؛ برای گرفتن ترتیبات و کنترل کارها به داخل مسجد آمد، تمام کارکنان ما را برای حفظ بیشتر امنیت جان شاه و صدراعظم از مسجد بیرون رانده، تنها به عطاءالله خان رییس تخنیکی رادیو و نگارنده‌ی این سطور اجازه داد تا برای مراقبت از وسایل تخنیکی در داخل محوطه‌ی مسجد بمانیم. چون وقت نماز شد؛ رییس تخنیکی به همراهی اعلیحضرت، صدراعظم و سایر اراکین لشکری و کشوری دولت به نماز ایستاد و من در بھلوی ماشین مانده، آن دستگاه را روشن نمودم. آواز پیش نماز از آغاز قامت گفتن تا ختم رکعت اول از ماشین نطق پخش گردیده، بیش از پنجهزار نمازگزار در داخل و خارج محوطه‌ی مسجد عیدگاه به او اقتدا نموده، آواز او را به بسیار خوبی شنیدند؛ اما تازه رکعت دوم شروع شده بود که یکباره آواز میکروفون قطع گردید. هر قدر که تلاش کردم، نه توانستم علت آن را دریابم. عطاءالله خان نماز را ناتمام گذاشته، سلام گشتاند و به عجله‌ی تمام خودش را به من رسانده گفت: برو به نماز ایستاده شو! خودم درستش می‌کنم؛ اما هر قدری که کوشش ورزید، نه توانست آواز را از میکروفون به بلندگوها برساند؛ زیرا لین‌های ارتباط این دو وسیله از زیر پای صدها نفر گذشته و در نتیجه‌ی فشار بیش از حد قطع شده بودند؛ و روی همین علت مردم در رکعت دوم آواز امام را شنیده نه توانستند.

پس از ختم نماز هرکسی به زعم و گمان خود برین رویداد تبصره می‌کردند.

کسی می‌گفت که از خارج پول گرفته بودند تا جریان نماز را مختل سازند؛ دیگری می‌گفت که خوب شد جاسوس‌های اجنبی خود را برملا ساختند. بعضی‌ها نیز گفتند که درین عمل تخریبی دست مخالفین خانواده‌ی شاهی دخیل بوده؛ و کسانی هم می‌گفتند که چرا کار به اشخاص بی‌تجربه و نابلد سپرده بودند؛ باید که این‌ها جزای عمل خود را ببینند!

در آن زمان من خیلی جوان بودم و فاقد تجربه‌ی کار دولتی در سایه‌ی استبداد؛ ازینرو از جریان رویداد و گفته‌های مردم ترسی به دل راه نه دادم؛ زیرا باریکی‌های موضوع برایم قابل درک نه بود؛ اما عطاءالله‌خان که عمری در دوران حکومت محمدهاشم خان در دستگاه دولت کار کرده بود و حساسیت دولت در چنین موارد را به‌نیکی می‌دانست؛ خیلی ترسیده بود.

در آن زمان رسم چنان بود که اعلیحضرت و صدراعظم پس از ختم نماز عید به تالار سلاطین‌های ارگ رفته، کارمندان ارشد لشکری و کشوری را به حضور می‌پذیرفتند و در جمع آنها بیانیه‌هایی نیز ایراد می‌کردند. و پس از آن کارمندان عالیرتبه‌ی دولت یکایک مراتب تبریکی شان را به حضور آنان تقدیم می‌نمودند. چون در تالار سلاطین نیز ماشین‌های نطقی را نصب نموده بودیم؛ در خاتمه‌ی نماز به عجله به آنجا شتافتیم تا پیش از دیگران به داخل تالار باشیم.

محمدهاشم‌خان صدراعظم پیشین با برادرش سپهسالار شاه محمودخان صدراعظم جدید پیش از ورود اعلیحضرت به تالار آمدند. هاشم‌خان که سخت عصبانی بود؛ مرا به حضور خویش خواسته، پرسید که چرا در کار ما بی‌نظمی پیش آمد و گفت: آیا می‌دانی که با این قطع آواز ماشین نطق، نماز هزاران نفر را خراب ساختید؟

در پاسخ وی آنچی را که روی داده بود شرح نموده، گفتم که مامورین حفظ و مراقبت ما برای جلوگیری از چنین رویدادها موظف گردیده بودند و به صورت مشخص وظیفه داشتند تا از زیر پا شدن لین‌ها جلوگیری نمایند

که چنین وضعی پیش نیاید؛ اما جناب والی صاحب کابل روی دلایل امنیتی همه‌ی آنان را از مسجد اخراج نموده؛ اجازه نداد که به کارشان ادامه دهند. اکنون شما خود قضاوت فرمایید که فقط دو نفر می‌توانند پنجهزار تن را مانع شوند تا روی لین‌ها پا نگذارند؟

خدا رحمت کند قدیرخان تره‌کی را که در آن زمان معاون علامه سلجوقی در ریاست مستقل مطبوعات بود. طالع یاری‌ام نموده بود که او نیز هاشم خان و شاه‌محمودخان را همراهی می‌کرد. چون حرف‌های من تمام شد؛ او به سخن آمده، تمام گفته‌های مرا تأیید نمود و گفت: اینها که تقصیری نه‌دارند؛ کار خود را به‌درستی برنامه‌ریزی نموده بودند؛ والی صاحب نباید در کارشان مداخله می‌کرد. کارمندان رادیو که از نظر امنیتی مردمی قابل اعتمادند؛ چي لزومی داشت که عملی حفظ و مراقبت ما را از صحن مسجد بیرون راندند؟ ایشان مگر فکر می‌کردند که ما از فکر مسایل امنیتی غافل بوده در فکر آن نیستیم؟ اگر چنین موردی مطرح هم می‌بود؛ باید ضبط احوالات به‌آن می‌پرداخت، نه شخصِ شخیص والی صاحب.

در برابر استدلال معاون مطبوعات هردو صدراعظم چیزی گفته نه توانسته، خاموش ماندند و برای من اجازه داد شد تا بروم و به کارهای خود برسم.

دقایقی بعد محفل عیدی سلاطین‌های ارگ آغاز گردید و به‌فضل خداوند که درین محفل مشکلی پیش نیامده کارها بر وفق مراد انجام یافت.

دو، سه سال پیش ازین رویداد در زمان صدارت محمدهاشم خان، فابریکه‌ی قند بغلان که توسط عبدالمجید زابلی و شرکای بانک ملی وی، در شمال کشور ساخته شده بود، طی مراسم رسمی که شخص صدراعظم در آن شرکت داشت در شهر بغلان صنعتی به‌تولید آغاز کرد. برای این مراسم از مقام صدارت دستور داده شده بود که ماشین نطق و یا سوند سیستم را به‌آن ولایت برده در محوطه‌ی کارخانه نصب نماییم.

ما نیز ماشین نطق را در یکی از موترهای رادیو بار نموده، یک‌روز پیش از مراسم افتتاح به‌شهر بغلان صنعتی رسیدیم و در حال آن‌را در محل سخنرانی‌ها و برگزاری مراسم گشایش کارخانه نصب کردیم. چون خواستم ماشین را روشن نموده، امتحان نمایم؛ آمپلیفایر آن روشن نه‌شد؛ از هنگام رسیدن تا به‌نماز خفتن تلاش کردم که علت آن‌را پیدا کنم؛ نه‌شد که نه‌شد. پس از صرف غذا و ادای نماز خفتن باز هم به کوشش پرداختم؛ اینبار نیز نتیجه‌ی بی‌دست نیامد. نزدیک نماز صبح بود که متوجه شدم سیم بسیار باریکی که دو گروپ (چراغ) دستگاه را به هم وصل می‌کرد، در اثر چپ و جیک موتر از لحیم جدا شده بود و در نتیجه‌ی آن برق در داخل ماشین جریان پیدا نمی‌کرد. در آن‌زمان سرک‌های ولایات همه خامه بود و در مسیر ولایات شمالی نیز راه‌های خامه‌ی کوتل شبر و دره‌شکاری چنان پر از کپرک بود که موتر را پیوسته به‌این‌سو و آن‌سو زده، راکبین را به‌جان می‌آورد. چون آن سیم کوچک را لحیم کردم، ماشین بغ زده چالان شد. در همین لحظه حاجی اسماعیل سیاه‌سختور طنزپرداز مشهور که همراه با صدراعظم به‌بغلان آمده بود و شب را در یکی از اتاق‌های آماده شده برای مهمانان در داخل فابریکه به‌سر برده بود؛ برای گرفتن وضو بیرون می‌رفت، با شنیدن صدای ماشین به‌سوی ما آمده، پرسید:

- خیریت خواس؟ ده ای گل صبح چی سر و صدا به‌راه انداخته‌اید؛
 نمی‌دانید که تمام عالم خاواند؟
 به‌شوخی گفتم:

- حاجی صاحب؛ شما که بیدار باشید، یعنی که تمام عالم بیدارند!
 حاجی که در شوخی بسیار بد زبان بود؛ گفت:
 - یک من و ... ام از خواب بلند شده بودیم؛ اکنون تنها من بیدارم؛ حتی
 او نیز خوابیده‌است؛ تراغ و تروغ نه‌کنید که او باز بلند نشود. و باز پرسید:
 - شما چی می‌کردید؟

جریان را برایش شرح دادم. او در حالی که سرش را تکان می داد؛ گفت:
- خداوند هیچ چیز درستی را در نصیب ما نه گردانیده است. صدراعظم
بی...یه؛ ماشین سیم پریده، والی... شکسته و...
من از ترس نه هان گفتم و نی هم نه.

چند ساعت بعد که مراسم آغاز یافت؛ بیانیه ها به بسیار خوبی از ماشین
پخش شد و حتی شعری را حاجی اسماعیل سیاه پس از ادای نماز درباره
ی خراب شدن امپلیفایر سروده بود؛ با کمال وقاحت از عقب مایکروفون
برای همه گان قرائت نموده، باعث شور و حال مجلس گردید؛ دو، سه بیت
این شعر او که هنوز در حافظه ام باقیست؛ چون مانند حرف های او دور
از جاده ی ادبست؛ از آوردن آن خودداری می کنم. هاشم خان که آدم
مستبیدی بود از حرف های دور از ادب حاجی اسماعیل سیاه بدش نمی آمد
و به هر گفته ی او می خندید؛ در حالی که دیگران هیچگاهی خنده ی او را نه
دیده بودند. از حسن تضاد این شعر او به نفع من تمام شده، مورد تشویق
صدراعظم قرار گرفتم؛ زیرا دران شعر، حاجی اسماعیل یاد کرده بود که
«ماشین لقه ی صدراعظم در نتیجه ی بیدار ماندن و زحمت کشی من تا به گل
صبح درست شده؛ و در حالی که بزرگان در خوابند و جوانان لایق وطن
می توانند خرابی ها را درست کنند».

بار سوم، در سال ۱۳۲۵^ش اعلیحضرت خواستند که نماز عید را در
روضه ی شاه ولایت ماب در مزار شریف ادا نمایند. به هدایت رییس مستقل
مطبوعات، ماشین نطق را به ولایت بلخ انتقال دادیم و بلندگوها را در اطراف
و داخل صحن روضه نصب نمودیم.

مرحوم غلام محمد فرهاد که دران زمان رییس بلدیة ی کابل بود؛ همراه
با کارمندان فنی شهرداری کابل برای کمک در تزئین شهر مزار شریف، به
ولایت بلخ آمده بود؛ در نصب بلندگوها با ما همکاری صمیمانه ی انجام داد.
زمانیکه بلندگوها نصب شده، لین های آنان به امپلیفایر وصل گردید و ماشین

را روشن نمودم تا امتحانش کنم؛ دیدم که آواز از بلندگوها پخش نمی‌شود. چون نیم ساعت به‌ورودِ اعلیحضرت به‌مسجدِ روضه باقی مانده بود؛ بسیار مشوش و دستپاچه شدم. هر قدر کوشیدم ماشین کار نه‌داد. سراپای آن را پرزه به‌پرزه تفتیش کردم؛ همه فعال بودند و ماشین نیز روشن؛ اما صدا به بلندگوها نمی‌رسید. دوباره تمام نقطه‌هایی را که ممکن بود سبب نرسیدن آواز به لودسپیkerها گردد؛ بررسی نموده، یک به‌یک امتحان کردم، همه درست بودند. در آخرین لحظات؛ در حالی که پنج دقیقه به‌ورود اعلیحضرت مانده بود؛ ناگهان ذهنم متوجه برق شد؛ چون ولتاژ برق شهر مزار را توسط ولت میتر سنجیدم؛ دریافتم که ولتاژ برق آن شهر بسیار پایین تر از درجه‌ی معمولست. در آن خود به‌گل‌احمدخان نایب‌الحکومه‌ی ولایت بلخ رساندم که در جلو در روضه با سایر بزرگان آن ولایت، انتظار موبک پادشاه را می‌کشیدند. برایش گفتم که ماشین نطق اعلیحضرت به‌سببِ پایین بودن ولتاژ برق شهر کار نمی‌دهد؛ اگر ممکن باشد امر فرمایید که برق قسمتی از شهر در جریان مراسم پرچاو گردد تا ولتاژ عمومی اندکی بالاتر برود؛ در غیر آن این محفل رنگ و رونقی پیدا کرده نه‌خواهد توانست. او نیز اندکی مشوش شده؛ در آن امر داد که برقِ نیمی از شهر را خاموش سازند. درست در همان دقایقی که اعلیحضرت وارد صحن روضه گردید، آواز سلام پادشاهی که توسط باندوی موزیک فرقه‌ی دهدادی و شهرداری مزار نواخته می‌شد مانند توپ از دستگاه به‌نشر رسید و سپس همه جریان محفل از سخنرانی اعلیحضرت گرفته تا سایر جریانات هم توسط ماشین‌های رادیو کابل به بسیار خوبی پخش گردیده؛ به‌گوش مردم شهر مزار که در داخل صحن و اطراف روضه برای ادای نماز عید و استقبال از پادشاه گردآمده بودند؛ رسانده شد و ما نیز نفسی به‌راحت کشیدیم.